



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۳ اسفند ۱۳۹۰

مصادف با: ۲۰ ربیع الثانی ۱۴۳۳

جلسه: ۸۴

موضوع کلی: اشتراک احکام بین عاجزین و قادرین

موضوع جزئی: بررسی ادله عدم شرطیت قدرت در تکلیف

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

بحث ما در اشکالی بود که به دلیل اول وارد شده بود، عرض شد دلیل اول این است که خطابات شرعیه مطلقند و دلیلی که دال بر تقیید این خطابات باشد وجود ندارد. اشکال شد که حدیث رفع می‌تواند مقید اطلاق خطابات شرعیه باشد که ما در جلسه گذشته به تفصیل در مورد حدیث رفع بحث کردیم و معلوم شد که اساساً موضوع حدیث رفع متفاوت با بحث قدرت که ما قائل به عدم شرطیت آن هستیم می‌باشد. مشکلی هم در رابطه با خطابات قانونیه و حدیث رفع مطرح بود که ما آن مشکله را حل کردیم و گفتیم هیچ منافاتی بین التزام به نظریه خطابات قانونیه و مفاد حدیث رفع نیست لکن جای اشکال نسبت به امام(ره) وجود دارد که بین آنچه که ایشان در خطابات قانونیه می‌گویند و آنچه که درباره مفاد حدیث رفع فرموده‌اند سازگاری وجود ندارد.

### ب) تقیید خطابات شرعیه به دلیل عقلی

مستشکل علاوه بر تقیید خطابات شرعیه به حدیث رفع، می‌گوید به دلیل عقلی هم می‌توانیم خطابات شرعیه را مقید کنیم؛ چون عقل حکم به استحاله تکلیف بما لایطاق می‌کند. اگر عقل چنین حکم و درکی داشته باشد گویا خطابات شرعیه مقید می‌شود به قید ما یطاق، وقتی عقل حکم می‌کند به اینکه تکلیف بما لایطاق قبیح است و تکلیف به چیزی که فوق طاقت و توان بشر است محال است طبیعتاً چون امر قبیح و محال از ناحیه شارع واقع نمی‌شود ما باید ملتزم شویم به اینکه همه دستورات و تکالیف شرعیه مقید به قید طاقت هستند. پس به وسیله این حکم عقلی همه تکالیف شرعیه مقید به قید قدرت و طاقت شده‌اند؛ یعنی اگر قدرت و طاقت نباشد تکلیف ثابت نیست.

### پاسخ:

با توجه به مطالبی که در مورد حدیث رفع گفتیم پاسخ به این اشکال هم معلوم می‌شود. به نظر ما چنین تقییدی وجود ندارد و خطابات شرعیه مقید به دلیل عقلی نیستند چون:

**اولاً:** اساساً طبق نظر امام(ره) عقل نمی‌تواند در حوزه جعل شارع دخالت کند. عقل و شرع دو حاکم و جاعل مستقل هستند و در دو ظرف مستقل حکم می‌کنند لذا هیچ کدام نمی‌توانند در حوزه جعل دیگری تصرف کنند. حال صرف نظر از اینکه

آیا این مبنا درست است یا نه بالاخره این پاسخی است که امام(ره) می‌توانند به این اشکال بدهند اما به نظر ما این سخن جای بحث دارد که در جای خودش باید به آن پرداخته شود.

**ثانیاً:** اینکه گفته شده از نظر عقل تکلیف بما لایطاق قبیح است منظور تکلیف به غیر مقدور عقلی است؛ یعنی از دید عقل تکلیف به اموری که انسان قدرت بر انجام آنها را ندارد قبیح است، پس از دید عقل تکلیف بما لایطاق عقلی محال است اما تکلیف به چیزی که مستلزم مشقت و سختی باشد قبیح نیست. اینکه عقل می‌گوید تکلیف بما لایطاق قبیح است نظر به تکالیفی که زحمت و مشقت دارند ندارد. بحث ما در این است که آیا تکالیف مقید به قید قدرت شده‌اند یا خیر و آیا تکالیف و خطابات شرعیه متوجه عاجزین هم می‌شود یا خیر؟ یعنی اگر کسی از انجام تکالیفی عاجز بود آیا می‌توان او را مکلف به تکلیف شرعی نمود یا خیر؟ حال می‌خواهیم ببینیم آیا حکم عقل به قبیح تکلیف بما لایطاق مقید این خطابات شرعیه می‌شود یا خیر و اساساً این حکم عقلی چه چیزی را می‌گوید محال است؟ آیا آن چیزهایی را که عرفاً امکان انجامش نیست اما عقلاً امکان دارد را شامل می‌شود؟ تکلیف بما لایطاق؛ یعنی تکلیف به چیزی که از نظر عقل مقدور نیست و عقل چنین تکالیفی را قبیح می‌داند اما تکالیفی که از نظر عقل مقدور است اما از نظر عرف امکان ندارد مشمول این حکم نخواهد شد.

**نکته:** استحاله عقلی و عادی با هم فرق می‌کنند؛ استحاله عقلی مثل جمع بین تقیضین و ضدین است مثل اینکه انسان هم جایی باشد و هم نباشد یا اینکه از انسان خواسته شود هم کاری را انجام دهد و هم انجام ندهد. البته بحثی در اینجا وجود دارد و آن این است که ما یک تکلیف محال داریم و یک تکلیف به محال که این دو با هم فرق می‌کند به این صورت که بعضی معتقدند تکلیف محال، محال است اما تکلیف به محال، محال نیست. در تکلیف محال، محال وصف تکلیف است ولی در تکلیف به محال، محال متعلق تکلیف است و فرق است بین اینکه محال را وصف تکلیف بدانیم یا محال را متعلق تکلیف بدانیم. حال اگر ما این را بپذیریم که تکلیف بما لایطاق قبیح و عقلاً محال است اگر منظور از استحاله تکلیف بما لایطاق این باشد که تکلیف محال قبیح است این درست است ولی اگر منظور این باشد که تکلیف به محال قبیح است محل اختلاف و بحث است. البته ظاهر تعبیر کسانی که می‌گویند عقل می‌گوید تکلیف بما لایطاق قبیح است این است که تکلیف به چیزی که محال باشد عقلاً قبیح است و این محل بحث است؛ چون بعضی چنین تکالیفی را جایز می‌دانند و می‌گویند تکلیف به محال اشکالی ندارد که در این صورت دلیل عقلی بر استحاله تکلیف بما لایطاق مقید اطلاق خطابات شرعیه نخواهد بود.

اگر بگوییم تکلیف بما لایطاق هم قبیح و محال است سؤال این است که منظور از ما لایطاق چیست؟ آیا منظور ما لایطاق عقلی است یا ما لایطاق عرفی؟ پاسخ این است که منظور ما لایطاق عقلی است در حالی که در خطابات شرعیه ما وقتی بحث می‌کنیم از اینکه آیا خطابات مقید به قید قدرت هستند یا خیر در واقع منظور این است که آیا امکان عرفی انجام این خطابات وجود دارد یا خیر؟ بحث مشقت و زحمت نیست بلکه بحث در این است که آیا چنین تکالیفی امکان عرفی دارند یا خیر و ادله و خطابات شرعیه نظر به قدرت عرفی دارند و چون حاکم به اعتبار قدرت عرفی عقل است لذا به این اعتبار

به آن قدرت عقلی هم گفته می‌شود و این دو با هم تنافی ندارند. بهر حال به نظر می‌آید آنچه که در علم کلام از آن بحث می‌کنند که تکلیف بما لایطاق قبیح است منظور تکلیف بما لایطاق عقلی است و این از محل بحث ما خارج است؛ چون منظور از ما لایطاق در ما نحن فیه ما لایطاق عرفی است که تکلیف به آن قبیح نیست؛ ما در جلسه گذشته هم عرض کردیم که آیه شریفه: «رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا»<sup>۱</sup> نمی‌خواهد بگوید خدایا ما را به چیزی که عقلاً محال است تکلیف نکن؛ چون تکلیف به چیزی که عقلاً محال است قبیح است و درخواست از خداوند متعال برای اینکه ما را به امری که قبیح است مکلف نکند صحیح نیست؛ چون خداوند تبارک و تعالی کار قبیح مرتکب نمی‌شود که ما از او بخواهیم این کار قبیح را نکن و ما را مکلف به چنین چیزی که طاقت انجام آن را نداریم نکن بلکه منظور این است که خدایا تکلیفی که مشقت و زحمت دارد و فوق توان ماست بر ما مقرر نفرما. پس اساساً طبق این مبنا تکلیف بما لایطاق قبیح نیست.

نتیجه بحث این شد که دلیل عقلی قبیح تکلیف بما لایطاق هم نمی‌تواند مقید خطابات شرعی باشد؛ چون آنچه که عقل می‌فهمد - اگر بپذیریم که عقل آن را درک می‌کند - قبیح تکلیف بما لایطاق است عقلاً؛ یعنی منظور از ما لایطاق، ما لایطاق عقلی است که از محل بحث ما خارج است؛ چون منظور از ما لایطاق در ما نحن فیه ما لایطاق عرفی است. نتیجه این شد که دلیل اول؛ یعنی ظهور خطابات شرعی در عدم شرطیت قدرت در تکلیف تمام است.

#### نتیجه بحث:

دلیل دوم عدم امکان تقیید خطابات بود، عرض کردیم عدم امکان تقیید هم تارةً عدم امکان تقیید شرعی بود و اخری عدم تقیید امکان عقلی. برای اثبات عدم امکان تقیید شرعی به دو وجه تمسک شد:

وجه اول این بود اگر قدرت شرط تکلیف بود باید مثل استطاعت در موارد شک در آن به اصالة البرائة تمسک می‌شد در حالی که همه فقهاء در موارد شک در قدرت احتیاط کرده‌اند و این کاشف از این است که قدرت، شرط تکلیف نیست. نسبت به وجه اول اشکالاتی شد که ما آن اشکالات و پاسخ از آنها را در جلسات گذشته اشاره کردیم.

وجه دوم این بود که اگر قدرت شرط تکلیف باشد لازمه‌اش این است که مثل استطاعت باید بتوانیم جلو تحقق آن را بگیریم و خود را عاجز کنیم در حالی که این امر جائز نیست. در مورد استطاعت گفته شده که مکلف می‌تواند اختیاراً کاری کند که مستطیع نشود و می‌تواند جلو تحقق استطاعت را بگیرد پس استطاعت شرط تکلیف است اما در مورد قدرت این گونه نیست و عقل اجازه نمی‌دهد ما کاری کنیم که قدرت از ما سلب شود تا تکلیف از ما ساقط شود. نفس اینکه کسی نمی‌تواند اختیاراً خودش را عاجز کند کاشف از این است که قدرت شرط تکلیف نیست؛ چون اگر قدرت شرط تکلیف بود باید شخص می‌توانست اختیاراً خودش را عاجز کند و قدرت را از خودش سلب کند.

به نظر می‌آید که این وجه تمام است و اشکالی هم متوجه آن نیست. پس به طور کلی امکان تقیید شرعی وجود ندارد.

اما در مورد عدم امکان تقیید عقلی خطابات شرعیه امام فرمودند امکان تقیید عقلی خطابات شرعیه هم وجود ندارد و دلیل ایشان این بود که عقل یک جاعل مستقل در کنار شرع است و نمی‌تواند در حوزه جعل شارع تصرف کند؛ چون عقل و شرع دو جاعل مستقل هستند که در دو ظرف مستقل جعل می‌کنند، بر این اساس اگر شارع، خطابات و تکالیف را مقید به قدرت نکرد عقل حق ندارد که در حوزه جعل شارع وارد شود و خطابات و تکالیف شرعیه را مقید به قید قدرت کند در نتیجه امکان تقیید عقلی خطابات شرعیه هم وجود ندارد.

این مطلب فقط بر این فرض درست است که ما بپذیریم عقل، جاعل مستقلی در کنار شرع است؛ یعنی اگر ما بپذیریم که عقل هم می‌تواند مستقلاً جعل کند در این صورت نمی‌تواند در حوزه شرع دخالت کند اما حق این است که اصلاً عقل جاعل نیست و جعل ندارد؛ چون جعل و امر و نهی فقط از ناحیه کسی است که مقام مولویت و آمریت دارد و عقل در مقام آمریت نیست و هیچ وقت نمی‌تواند امر و نهی کند و کار عقل فقط درک است؛ یعنی یا خودش استقلالاً چیزی را درک می‌کند یا کشف از مراد و مقصود و غرض شارع می‌کند. پس عقل گاهی استقلالاً چیزی را درک می‌کند و گاهی به مدد بعضی از دانسته‌ها و مقدمات و مطالب شرعی کشف از غرض و منظور شارع می‌کند و در جایی که عقل کشف از مقصود و غرض شارع می‌کند می‌تواند کشف از تقیید خطاب به وسیله شارع بکند. پس اینکه امام(ره) فرمودند تقیید عقلی امکان ندارد به نظر ما محل بحث است؛ چون این سخن در صورتی درست است که قائل شویم به اینکه عقل هم مثل شرع می‌تواند جعل حکم و قانون کند و جاعل مستقلی در کنار شرع باشد ولی مشکل این است که عقل جاعل مستقلی در کنار شرع نیست و فقط ادراک می‌کند و در مقام درک هم گاهی استقلالاً درک می‌کند و گاهی هم به استعانت و کمک مطالبی که شرع گفته چیزی را کشف می‌کند و عقل در مقام کشف از غرض و منظور شارع می‌تواند کشف از تقیید خطاب به وسیله شارع بکند و ببیند آیا شارع خطاب را تقیید به قید قدرت کرده یا خیر لکن مشکل این است که عقل اصلاً چنین کشفی ندارد؛ یعنی عقل کشف نکرده که خطابات شرعیه مقید به قید قدرت شده‌اند. نتیجه اینکه ادله عدم شرطیت قدرت در تکالیف و خطابات شرعیه تمام هستند و به نظر ما احکام، مشترک بین عاجزین و قادرین هستند.

با مطالبی که ما گفتیم معلوم می‌شود نظر مشهور مبنی بر شرطیت قدرت در تکلیف تمام نیست. ما مکرر گفتیم اساس نظر مشهور مبنی بر اختصاص احکام و تکالیف به قادرین، مسئله انحلال خطابات و تکالیف به تکالیف و خطابات متعدده به عدد نفوس مکلفین است. لذا مشهور معتقدند خطابات و تکالیف به عاجزین متعلق نمی‌شود؛ چون کسی که خطاب متوجه اوست باید امکان انبعاث در او باشد و عاجز از خطاب و تکلیف منبعث نمی‌شود پس توجه خطاب به او قبیح و لغو است. با عنایت به مطالبی که ما گفتیم معلوم می‌شود اصل انحلال خطابات و تکالیف محل اشکال است چون:

**اولاً:** انحلال، خلاف ظاهر است و نمی‌توان ادعا کرد خطابی که ظهور در یک تکلیف دارد خطابات متعدد و تکالیف متعدد باشد.

**ثانیاً:** ما عرض کردیم در مقام جعل قانون آنچه که وجود دارد اراده التشریح است؛ یعنی اراده جعل قانون و اراده اتیان العبد العمل نیست و انبعاث تک تک مکلفین مورد نظر نیست تا ادعا شود که قبح تکلیف به عاجز پیش می‌آید بلکه همین که تعداد قابل توجهی بتوانند این دستور را انجام دهند کافی است، پس انبعاث تک تک افراد لازم نیست بنابراین بنیان نظریه مشهور مبنی بر شرطیت قدرت، مسئله انحلال خطابات و تکالیف است که محل اشکال و باطل است لذا اصل نظریه انحلال باطل است.

نتیجه اینکه نظریه اختصاص احکام به قادرین باطل است و ما معتقدیم که احکام مشترک بین عاجزین و قادرین است.

«والحمد لله رب العالمین»